22/9/90

بحث ما بررسی کلام آخوند بود مرحوم آخوند فرموده بودند که اخبار موافقت کتاب در مقام تنزیل حجه علی حجه است و مرحوم آقای خویی فرموده بودند نه، اخبار عرضۀ روایات بر کتاب دو دسته هستند: یک سری اخباری است که بدواً گفته اخبار را به کتاب عرضه کنید این اخبار در جایی است که بین کتاب و روایت جمع عرفی نباشد، گفته تا جایی که جمع عرفی ممکن نیست این روایت مقبول نیست شرط حجیت خبر این است که در جایی که جمع عرفی نباشد، نباشد بعد ایشان مثال می زنند می گویند آن جایی که جمع عرفی نباشد به نحو تباین باشد یا به نحو عموم خصوص من وجه، اما یک دسته روایاتی هست که در فرض تعارض می گوید عرضۀ بر کتاب کنید آنها نه منظور از موافقت و مخالفت، موافقت و مخالفتی است که جمع عرفی دارند؛ یعنی دو روایاتی هستند که خودشان تعارض دارند یکی از این روایت موافق با ظاهر کتاب است و یکی مخالف با ظاهر کتاب است بنابراین مثل عام و خاص مثال زدیم که اگر یک روایتی که لا ربا بین الوالد و الولد و یک روایتی وارد بشود که حرّم ربا بین الوالد و الولده عموم کتاب داریم که گفته حرم الربا که این حرم الربا بین الوالد و الولده این موافق با عموم کتاب است و روایت دیگر مخالف است. آقای خویی چند تا تعبیر این جا در مورد این که چرا اخباری که مستقیماً عرضۀ بر کتاب می شود مراد این است که مخالفتی که جمع عرفی ندارند باعث مسقطیت از حجیت است چند تا تعبیر دارند: یکی این که ما علم داریم که موافقت و مخالفت کتاب به معنای اصلاح و تقییدیه و تخصیصی صورت گرفته است. یک تعبیر دیگر این است که اگر قرار باشد این روایت روایت های عام و خاص و مطلق و مقید را همه را شامل بشود، تعبیر اولی که کرده است مثال هم می زنند مثل در قالب موارد کتاب ناظر به اساس احکام است و خصوصیات در سنت بیان شده است مثل اقیموا الصلاه و آتی الزکاه ، تعبیر دومی دارند که این روایات نمی تواند ناظر به موارد تخصیص و تقیید باشد چون اگر بخواهد شامل آنها هم شود داریم که اگر یک روایت ظهور در یک معنا داشته باشد باید از آن ظهور رفع ید کنیم یعنی عاری از تخصیص هستند که عرضۀ بر کتاب را شامل بشود یعنی از اول ظهور ندارد در این معنی، مخالفت به نحوی که جمع عرفی نداشته باشد. بنابراین به طوری معنا بشود که تخصیص وارد نشود. تعبیر سوم این است که مواردی که جمع عرفی هست اصلاً مخالفتی ندارد خاص مخالف عام نیست بلکه قرینه بر تعیین مراد است مقید مخالف مطلق نیست بلکه قرینه بر تعیین مراد است.

برای این بیان اول ممکن است که طوری بیان بکنیم که همان بیان دوم باشد به طوری که علم داریم که تخصیص خورده است و اینها تخصیص بردار نیست، نه، یک وقت ما علم داریم که تخصیص بردار است این یک قرینۀ حافۀ به کلام است از اول بحث سر این نیست که تخصیص بردار هست یا نیست، بحث این است که از اول بنای شریعت بر بیان خاص های منفصل است و مقید های منفصل، چون از اول یک چنین بنایی وجود دارد کلام ظهور در عموم پیدا نمی کند به دلیل وجود یک هم چنین ارتکازی که متکلم می تواند برای بیان مقصودش به خاص اعتماد کند و به مقید اعتماد کند و امثال این ها، و دیگر به بحث های این که عاری از تخصیص است کار نداریم که می تواند کلام آقای خویی ناظر به این بیان باشد، به هر حال این تعبیر در فرمایش آقای خوئی هست که می تواند سه وجه مختلف تلقی بشود حتی آقای خوئی به عنوان سه وجه ذکر نکردند حالا ما صرف نظر از این که این سه وجوه مستقل هستند یا نیستند در موردش صحبت می کنیم حالا قبل از صحبت کردن در مورد این وجوه به یک سری نکات جزئی در موردش صحبت کنیم یکی این که آقای خوئی برای مواردی که جمع عرفی ندارند مثال می زنند به مواردی که رابطۀ بین حدیث و کتاب تباین باشد و یا عموم من وجه آیا در موارد عموم و خصوص من وجه جمع عرفی نیست یا جمع عرفی متعین نیست؛ آقای خوئی اساساً این تفکیک را بین این که ما ممکن است که جمع عرفی داشته باشیم ولی متعین نباشد در تعبیراتشون نیست خیلی جاها به نظر می رسد که جمع عرفی است ولی متعین نیست فرق است بین آنجائی که اصلاً جمع عرفی نداشته باشد یا جمع عرفی داشته باشد ولی متعین نباشد، گاهی اوقات چند وجه می شود جمع کرد ولی ما در نهایت متعین هستیم در یکی از این جمع ها، اگر چه نمی دانیم کدام یک مراد اصلی متکلم است ولی به هر حال چند وجه جمع عرفی وجود دارد، عرض می کنم که تفاوت این ها کجاست.

خلاصه در این بحث بین جایی که اصلاً جمع عرفی نیست و جایی که جمع عرفی متعین نیست فرق است. نکتۀ دوم این که مرحوم آقای خویی می فرماید کتاب غالباً ناظر به اساس احکام است و تخصیص و تقییدها از خارج استفاده میشود اقیموا الصلاه و آتی الزکاه مثال می زند به نظر می رسد در این مثال هایی که ایشان می زنند اصلاً خارج از محل نزاع است چون اقیموا الصلاه اصلاً ظهور ندارد که هر چیزی که صلاه بر آن صدق کند مکفی است ببینید ما ادله ای که در کتاب وارد شده است به نحو مطلق و عام هستند مطلقات کتاب شرط این که دلالت بر عموم بکنند این است که در مقام بیان کمّ و کیف موضوع دلیل باشد اقیموا الصلاه مطلق است این در صورتی دال است که کل ما هو الصلاه یجزی که قرآن شریف در مقام بیان حکم خصوصیات نماز و زکات باشد ولی اگر قرآن در مقام بیان خصوصیات نباشد اصلاً ظهوری ندارد مقدمات حکمت منعقد نمی شود و اکثر اطلاقات کتاب با توجه به این که در مقام بیان اصل تشریع است نه در مقام بیان خصوصیات حکم اصلاً اطلاق ندارند، بحث ما در عام و خاص و مطلق و مقید ظهوری است که ظهورش منعقد شده باشد این مثال هایی که ایشان می زنند از بحث خارج است.بحث ما در جایی است که ما به خاطر خاص از ظهور عام رفع ید می کنیم، در مطلق که چنین است به نظر می رسد که در عمومات هم چنین است در عمومات دلالتش بر این که همۀ افراد چنین حکمی را دارند ظهور در مراد استعمالی دارد ولی ظهور دلیل در مراد جدی یا مراد تفهیمی که بفرماید تابع این است که متکلم در هنگام تکلم به عام در مقام بیان مستثنیات باشد، ولی اگر متکلم در هنگام تکلم به عام در مقام مستثنیات نباشد اصلاً ظهور در ارادۀ جدی یا تفهیمی جمیع احکام ندارد پس بنابراین وقتی مخصص می آید درست است بر ارادۀ استعمالی تخصیص وارد می شود ولی مهم ظهور در ارادۀ تفهیمی یا ارادۀ جدی است و هم چنین ظهوری اصلاً وجود ندارد پس بنابراین این که حاج آقا اکثر اطلاقات کتابی را آقایان به عنوان مطلق قائل هستند منکر هستند و می گویند همچنین اطلاقی نیست و در مورد عمومات هم همین را می فرمایند عمومات هم این ها صلااحیت استدلال را ندارند، خوب یک ان قلت این جا مطرح می شود و آن این است که اگر عمومات کتاب ظهور در عموم نداشته باشد و ظهور در اطلاق نداشته باشند پس چطور ائمه علیهم السلام به همین عمومات تمسک کرده اند مثلاً فر ض کنید در روایت هست که آیا عبد می تواند طلاق بدهد یا نمی تواند طلاق بدهد امام علیه السلام عبداً لا یقدر علی شیء به طلاق شیءٌ می گوید عبد لا یقدر علی شیء اختیار دار خودش نیست طلاق هم شیء است تمسک فرموده اند امام به عموم کتاب، و نمونه های مختلف است، فرض کنید در روایتی دارد می فرماید تزویج موقت با اهل کتاب جایز نیست، امام علیه السلام می کند به لا تنکحوا ب... می فرماید ازدواج موقت هم ازدواج است تزویج است، زیاد است که ائمۀ معصومین که به اطلاقات کتاب که اطلاقات قابل تقیید است این گونه نیست که اطلاق اراده شده است ولی امام علیه السلام به این اطلاقات تمسک کرده اند اگر قرار باشد ظهور نداشته باشد چگونه به این عمومات تمسک کرده اند. حاج آقا می فرمودند که درست است که این ها اطلاقات لفظی ندارند ولی یک قانون است و آن این است که عامی که از متکلم صادر بشود و یا مطلقی که صادر بشود تا وقت عمل باید مخصصات و مقیداتش وارد شود اگر تا وقت عمل وارد نشود ظهور مجموع ادله در این که همان مطلق به اطلاقه و همان عموم به عمومه مطابق مراد جدی است منعقد می شود و در واقع این روایت یک مقدمۀ مخفی دارند ولی به کتاب تمسک کرده اند می خواهند بگویند که کتاب این عمومات وجود دارد و مخصصی هم وارد نشده است پس می توان به عموم تمسک کرد این نکته را هم ضمیمه کنم حاج آقا عقیده اش این است که آن چیزی که رافع ظاهر عمومات و اطلاقات است ظهور واقعی مخصص یا مقید نیست، وصولش است که رافع اعتبار این ها است و مجرد این که در متن واقع ممکن است که یک مخصصی وارد شده اباشد به درد نمی خورد و می گویند عقلاء به عمومات و اطلاقت عمل می کنند ما لم یصل مخصص العموم او یقید الاطلاق، بنابراین در این موارد که امام علیه السلام تمسک کرد ه اند می گویند مخصص و مقیدی وارد نشده است بنابراین کتاب این مطلب را می رساند در واقع کتاب جزء العله است دلیل دال بر مطلب مرکب از یک دال اثباتی و یک دال سلبی است و آن این که این عام وارد شده است یک دال اثباتی است و یک دال سلبی که مخصصی تا زمان عمل نیامده است و یا به ما نرسیده است بنابراین حکم چنین است.

این دو نکته را به عنوان مقدمه بحث داشته باشید.

فرمایش آقای خوئی مظرح فرموده بودند که من از نکتۀ سومی که آقای خوئی مطرح کرده اند شروع بکنم این که مرحوم آقای خوئی می فرمایند که خاص و مقیِّد اصلاً مخالف عام تلقی نمی شوند عرفاً بلکه قرینۀ بر مراد از عام هستند بحث این است که آیا اصلاً برای عام و مطلق ظهور در عموم و اطلاق منعقد می شود یا نمی شو.د؟ فرض کلام این است که عام و مطلق به هر وجوه ظهور در اطلاق دارند فرض کنید اطلاق لفظی را در نظر بگیرید، ظهور در اطلاق دارند بنابراین مقیِّد و مخصّص می آید با این ظهور تنافی دارد، عرف می گوید ظاهر کلام یک چیزی است که با ظاهرش منافات دارد، بله عرف وقتی این دو ظهور را کنار هم می گذارد ظهور نهائی را بر طبق ظهور خاص می داند نه این که اصلاً عام ظهور نداشته مطلق ظهور در اطلاق نداشته، ظهور داشته ولی این ظهور مستقر نیست این که تعبیر آقایان این است که تعارض عام و خاص تعارض بدوی است تعارض مستقر نیست، این که ما بگوئیم اصلاً بین عام و خاص مخالفتی نیست نه قضیۀ سالبۀ کلیّه یا موجبۀ جزئیه این ها مخالف هم هستند ولی این مخالفت به نحوی نیست که عرف را متحیّر کند که چه کنم عرف نهایتاً این مخالفت قابل حل است مخالفت یعنی ظهورها را در آنها دست کاری می کند ظهور نهائی را به شکلی قرار می دهد که مشکل حل بکند البته آقای خوئی به نحوی مشی می کنند که مطلب برای آنها واضح ترا ست مرحوم آقای خوئی می فرمایند مخصصات ظهور عموم را در عمومات از بین نمی برند حجیّتش را از بین می برند اگر این گونه بگویم که خیلی روشن تر است یک عامی داریم که ظهور در عموم دارد خاصی داریم که ظهور این ظهور عام را از بین نمی برد حجیّت آن را از بین می برد این معنایش این است که مخالف هم هستند ولی این مخالفت بین این دو تا سبب می شود که ححیّت عام در عموم بقاءً از بین برود این کاملاً مخالفت است ولی مخالفتی نیست که به تعبیر آقای صدر به سند دو تا روایت سرایت کند در مرحلۀ دلالت عرف بین این ها سازگاری و هماهنگی ایجاد می کند و تعار ض به سند سرایت نمی کند حالا ما این گونه عرض می کنیم آیا مخالفتی که در ادلۀ ما خالف کتاب الله است آیا مخالفت بدوی است بحث را این شکلی باید طرح کرد، یا مخالفت مستقر است شما ممکن است بگوئید از ادلۀ مخالفت کتاب به دست می آید که مراد از مخالفت مخالفت بدوی نیست مخالفت مستقر است به قرینه ای که مثلاً عاری از تخصیص است لحنش لحن عاری از تخصیص است اگر بخواهد این گونه مخصصات را شامل بشود باید تخصیص بخورد و این ها عاری از تخصیص هست یا به قرینۀ ارتکاز این که عام ها مخصصاتی دارند، مطلقات مقیداتی دارند به منزلۀ قرینۀ متصله است و این قرینۀ متصله کلمۀ مخالفت را ظهور به او می دهد در این که مراد از مخالفت مخالفت مستقره است این گونه تعبیر بکنید و این مطلب نه این که اصلاً مخالفت نیست و ما شاید از مجموع فرمایشات آقای خوئی این ها را به هم ضمیمه کنیم و یک بیان پخته تری از فرمایشات ایشان بدست بیاوریم این که ایشان می گوید اصلاً مخالفت نیست تعبیر نا تمامی است و بعد این تعبیری که کردیم ما راحت تر یم توانیم آن مشکلی که اگر شما بگوئید که بین موارد جمع عرفی دارند اصلاً مخالفت عرفاً صدق نمی کند چطور شما اخبار علاجیه ای که در آن مخالفت کتاب را باعث مسقط حجیت خبر در ظرف تعارض قرار داده آنها را به مخالفتی که جمع عرفی دارند حمل کردید، روشن می شود، که ما می گفتیم که به قرینۀ این روایات را به گونه ای حمل کرد در واقع مخالفت را به معنای خلاف ظاهر حمل می کنیم، این تقریبی که امروز می خواهم عرض کنم اصل مشکل از اساس حل می کند و آن این است که نه این که مخالفت اساساً در موارد عموم و خصوص و مطلق نیست مخالفت هست ولی چون مخالفت مستقر نیست عرف این گونه مخالفت های غیر مستقر در ادله ای عرضۀ به کتاب می کند این گونه نمی فهمد مراد از مخالفت را مخالفت مستقر می داند. علی ای تقدیر لسان إباۀ از تخصیص یک بیان و وضوح جواز اعتماد بر مخصص و مقید در بیان احکام این ها خودش قرینه می شوند بر این که ما مخصص را ما خالف کتاب الله در اخباری که ذاتاً عرضۀ بر کتاب مطرح کرده اند به مخالفتی که جمع عرفی نداشته باشند حمل کنیم ولی این قراین در اخباری که موافق و مخالفت کتاب را در اخبار علاجیه ذکر کرده است نیست بنابراین مشکل کاملاً حل می شود. آقای شهیدی در مکه همین مطلب را مطرح می کرد یعنی همین ا شکال را طرح می کرد و پذیرفته بود و با این بیان مشخص می شود که شاید بد تعبیری شده بوده است اگر تعبیر فرمایش آقای خوئی را این بیانی که ما بیان کردیم بیان بکنیم اصلاً این اشکلالات وارد نمی شود.

ما با توجه به این نکته ای که عرض کردیم باید تقریب فرمایش آقای خوئی را به این وجه باز گردانیم که یک فرمایش قابل دفاعی باشد.

در اخبار عرضۀ حدیث بر کتاب مخالفت را به معنای مخالفت مستقر معنا می کنیم نه به خاطر این که مخالفت ذاتاً به این معنا است بلکه به خاطر قرائنی که در خصوص آن اخبار وجود دارد به خاطر این که لسان آنها عاری از تخصیص است به دلیل این که ما می دانیم مخصصات و مقیداتی وجود دارد ولی در آن قسم دیگر موافقت و مخالفت را به معنای مخالفت و موافقتی که جمع عرفی ندارند حمل می کنیم آنجا حتی ممکن است در آن قسم دوم یک قرینۀ دومی بر این که قرینه ای که به معنای مخالفت و موافقتی که جمع عرفی ممکن نیست ذکر کنیم و آن این است که ظاهر ادله ای که می گوید یعتی علی الخبرین مختلفان این است که متکلم متحیر مانده است چه کند و در مواردی که دو روایت، (این قسمت مربوط به یک بحث دیگر است منتهی از کدام قسمت تا کدام قسمت لا ادری).

علی ایّ تقدیر عرض ما این است که موافق و مخالف در موارد عام و خاص هم می آید ولی این موارد عام و خاص که موافقت و مخالفت غیر مستقر است در ادلۀ عرضۀ بر کتاب الله و مخالف کتاب الله شامل موافقت و مخالفت به نحو عموم و خصوص مطلق نمی شود ولی در سایر موارد می شود. این اصل تقریب بر فرمایش آقای خوئی ولی این جا اصل بحث یک مطلب دیگری است که یک نکتۀ خیلی مهمی است و آن این است که اساساً که یک مشکلی در باب تخصیص و تقیید داریم و آن مشکل این است که اگر یک عامی وجود داشته باشد باید تا وقت عمل مخصصش وارد شده باشد مشکل تأخیر بیان از وقت خطاب مشکل مهمی نیست ولی مشکل مهم این است که تاخیر بیان از وقت حاجت قبح دارد، عقلاً نمی شود که شارع تکلیفی کرده باشد و این تکلیف را بیان نکرده یک بیانی دیگری که مخالفش است کرده است، بحث صرفاً تأخیر بیان از وقت حاجت نیست ذکر بیانی که مخالف ارادۀ شارع هم هست این جا مطرح است فرض کنید که شارع مثلاً اقیموا الصلاه وارد شده است شرط ـ دو نکته ای که اول گفته شده است را در نظر نگیریدـ شرط نماز این است که باید با طهارت باشد ولی اقیموا الصلاه مطلق گفته است که شما نماز را چه با طهارت و چه با غیر طهارت انجام می دهید بحث این است که مکلف وقت عمل می آید وضو نگرفته نماز می خواند شارع اگر نمازی که مطلوب است و مأمورٌ به است و ملاک به او قائم است نماز همراه با طهور است نباید بگوید اقیموا الصلاه باید تا وقت عمل این را ذکر کند بله لازم نیست متصل به خود آن کلام ذکر کند آن تأخیر بیان از وقت خطاب مشکل اساسی ندارد نهایت در بعضی از موارد بر خلاف روش تکلم طبیعی است ولی تأخیر بیان از وقت حاجت مشکل ما است و بحث عمده این است که آیۀ قرآن وارد شده ا ست و شما مخصصی از کلام امام هادی علیه السلام برای آیۀ قرآن می خواهید ذکر کنید این را چگونه حل می کنید، یک آیۀ قرآن مطلبی را بیان کرده است مخصصش 200 سال بعد در کلام امام هادی علیه السلام وارد شده است این حلش به چه شکلی است، خوب این مشکلی بود که ما در بحث مطلق و مقید مفصل به بحث پرداخته ایم و عرض ما این بود که نوعاً، غالباً حمل مطلق بر مقید به این نیست که متکلم برای بیان مراد به خطاب 200 سال بعد اعتماد کرده است و جنبۀ تفسیری ندارد این گونه که آقای خوئی می فرماید که خاص مفسر عام است، مقید مفسر مطلق است تفسیری که بعد ازوقت عمل بیاید این چه تفسیری است و این چه معنا دارد که همچنین تفسیری وارد شده باشد. مشکل اصلی بحث این است که این مشکله را چگونه حل کنیم ما عرض می کردیم که عمدتاً به نظر ما موارد مطلقات و مقیدات معمولاً چند گروه هستند یک گروه یک جوابی که معمولاً آقایانون می دهند این که است که ممکن است که تاخیر بیان از وقت حاجه لمقتضی المصلحه باشد اشکال ندارد اگر مصلحتی اقتضاء بکند مانعی ندارد ما گفتیم اگر که این پاسخ صحیح باشد که در بعضی موارد هم صحیح است عمدتاً موارد جمع عرفی از این صنف نیست و موارد جمع عرفی عمدتاً دو سه جهت یکی این که در بعضی موارد ما در واقع از دلیل خاص و مقید می فهیم که آن مطلقات، متکلم در مقام بیان اصلاً نبوده است، البته این مقدار کافی نیست برای حل تمام معضله، بلکه یک ضمیمه نیاز دارد باید بعضی از وجوه دیگرش را بررسی کرد. نکتۀ دیگر این است که ما از مقید یا خاص می فهیم که قبل از وقت عمل متکلم آن مقید یا مخصصش را بیان کرده بوده است و آن مقید یا مخصص به ما نرسیده است از طریق خاص می فهیم که آنها را بیان کرده بوده ولی آنها نرسیده بوده است. به عنوان نمونه روایتی هست که می گوید من این علمت انَّ المسح ... در روایت زراره که مفصل است که بیان می کند که آیه قرآن استفاده می شود مسح علی رأس است ذیلش می گوید پیامبر ص این را بیان کرده بود ولی نرسیده است. و یک سری از این مخصصات از این فرقه هستند. نکته ای دیگری که هست ائمۀ معصومین علیهم السلام به خاطر مصالحی که وجود داشته خودشان مستقیم احکام را روایت نمی کردند باید می آمدند سؤال می کردند مثل الامام مثل الکعبه اذ یُعطی و لا یَعطی.